

بسم الله الرحمن الرحيم

وصلی الله على محمد وآله الطاهرين واللعن الدائم على أعدائهم أجمعين من الآن  
إلى قيام يوم الدين

اللهم كن لوليّك الحجّة بن الحسن صلواتك عليه وعلى آبائه في هذه الساعة وفي  
كلّ ساعة وليا وحافظا وقائدا وناصرا ودليلا وعينا حتى تسكنه أرضك طوعا وتمتّعه فيها  
طويلا.

اللهم العن أوّل ظالم ظلم حقّ محمّد وآل محمّد وآخر تابع له على ذلك اللهم العن  
العصابة التي جاهدت الحسين وشايعت وبايعت وتابعت على قتله اللهم العنهم جميعا.

السلام عليك يا أبا عبد الله وعلى الارواح التي حلت بفنائك عليك منى سلام الله  
أبدا ما بقيت وبقي الليل والنهار ولا جعله الله آخر العهد منى لزيارتكم، السلام على  
الحسين وعلى عليّ بن الحسين وعلى أولاد الحسين وعلى أصحاب الحسين.

اللهم خصّ أنت أوّل ظالم باللعن منى وابدء به أوّلا ثم العن الثانی والثالث والرابع  
اللهم العن يزيد خامسا والعن عبید الله بن زياد وبن مرجانة وعمر بن سعد وشمرا وآل  
أبی سفیان وآل زياد وآل مروان إلى يوم القيامة.

### چهارشنبه ۹۷/۱۲/۸ (جلسه ۴۳۹)

کلام در این بود که مرحوم آخوند ره فرمود اجتماع امر و نهی و تعارض، دوتا  
باب هستند. ممیزه اجتماع امر و نهی این است که در مقام ثبوت هم ملاک وجوب  
هست و هم ملاک حرمت هست. ولی در تعارض، یکی بیشتر نیست. یا هیچکدام نیست  
یا یکی بیشتر نیست. این فرمایش مرحوم آخوند ره در مقام ثبوت بود.

## امر ناسع

اما در مقام اثبات که تنبیه نهم را برای این جهت منعقد می فرماید ولو یک چند خط در تنبیه هشتم می فرماید راجع به مقام اثبات ولی عمده اش در تنبیه نهم است و این هم نمی دانم که اشتباهی از مرحوم آخوند است؟ ای کاش آن دو سه خط را هم در ذیل تنبیه نهم ذکر می کرد اگر چه که اینها خیلی مهم نیست.

مرحوم آخوند می فرماید در ما نحن فیه در مقام اثبات، اگر اجماعی یا غیر اجماعی داشتیم، از خارج احراز کردیم که اینجا هر دو ملاک هست یا هر دو ملاک نیست، اگر احراز کردیم هر دو ملاک هست، می شود اجتماع امر و نهی و اگر احراز کردیم که هر دو ملاک نیست قطعا یا یکی هست، می شود تعارض. این نکته ی اول که واضح است.

بعد می فرماید اگر ما بودیم و اطلاق دوتا خطاب، فقط یک «صل» داریم و یک «لاتغصب» داریم و از این «صل» و «لاتغصب» نمی دانیم که اجتماع امر و نهی هستند یا تعارض هستند؟ مرحوم آخوند می فرماید تارة این دوتا اطلاق در مقام حکم اقتضائی است. اخری در مقام حکم فعلی است. اگر در مقام حکم اقتضائی باشد آخوند ره می فرماید این دو صورت دارد. یک صورت این است که ما از خارج، علم داریم که احد الدلیلین کاذب است. ولو در مقام بیان حکم اقتضائی است ولی احد الدلیلین کاذب است. یک وقت هست که علم داریم. احتمال صدق هر دوتا را می دهیم. اگر در مقام بیان حکم اقتضائی باشد و علم به کذب احدهما نداشته باشیم، احتمال صدق هر دوتا را بدهیم، این می شود اجتماع امر و نهی. چرا؟ چون به دوتا اطلاق احراز ملاک می کنیم. منافات ندارد که در مجمع و محل تصادق، صلاة در دار غضبی هم ملاک و خوب داشته باشد و هم ملاک حرمت داشته باشد. اطلاق ها را اخذ می کنیم و با هم تنافی هم ندارند.

اما اگر هر دو تا در مقام حکم فعلی است یا اگر هم در مقام حکم اقتضائی است ما علم داریم به کذب احدهما. در این دو صورت، آخوند می فرماید اینها داخل در تعارض می شوند. چرا؟ به خاطر این که دو تا حکم فعلی در مجمع محال است. قائل به امتناع که نمی تواند دو تا حکم فعلی بگوید. قطعاً اینها می شود متعارضین. کشف ملاک نمی شود. وقتی که کشف ملاک نشد، باید رجوع کنیم به مرجحات باب تعارض. مرجحات سندی، مرجحات دلالی و طبق آن اخذ کنیم. بعد دارد «لولم یوفق بینهما بحملهما علی الحکم الاقتضائی» این که ما گفتیم اینها متعارضین می شوند و یکی ساقط می شود در صورتی است که دو تا دلیل، جمع عرفیش به این نشود که حمل شود هر دو تا بر حکم اقتضائی. یعنی «صل» و «لاتغصب» اگر چه که ظهور اولیش در حکم فعلی است و لکن به قرینه «لاتغصب» «صل» بر حکم اقتضائی حمل می شود و به قرینه «صل» «لاتغصب» حمل بر حکم اقتضائی می شود لو لم یکن احدهما اظهر. مرحوم آخوند می فرماید این که هر کدام قرینه می شود که دیگری را حمل بر حکم اقتضائی بکنیم در صورتی است که یکی از دو تا دلیل و خطاب، اظهر نباشد. اما اگر یکی اظهر بود، اظهر را حمل بر حکم فعلی می کنیم و به قرینه این اظهر، خصوص ظاهر را حمل بر حکم اقتضائی می کنیم.

ان قلت: آقای آخوند! اگر هر دو تا متکفل بیان حکم فعلی بود، حالا جمع عرفی هم نداشته که حمل بر اقتضائی بشود، چرا شما می فرمایید این از باب اجتماع امر و نهی نیست از باب تعارض است؟ خوب نه! شاید «صل» و «لاتغصب» از باب اجتماع امر و نهی باشد نه از باب تعارض. خوب دو تا حکم فعلی؟ نه! عدم فعلیت حکم لأجل المانع باشد نه لفقدان المقتضی. یعنی «صل» که فعلی نیست به خاطر مانعی است که «لاتغصب» است. «لاتغصب» که فعلی نیست به خاطر مانعی است که «صل» است. ولی مقتضی دارد.

قلت: آخوند می فرماید انتفاء احد الحکمین کما این که ممکن است به جهت مانع باشد، ممکن است به جهت فقدان مقتضی باشد. ما می بینیم صلاة در دار غصبی، وجوب ندارد فعلا. حالا این عدم وجوب به خاطر مانعیست که حرمت غصب باشد یا نه! به خاطر عدم مقتضی است. ملاک ندارد. خوب ما راهی به کشف ملاک نداریم چون انتفاء هر حکمی ممکن است به خاطر مانع باشد و ممکن است به خاطر عدم مقتضی باشد. این تمام فرمایش مرحوم آخوند ره در این امر تاسع به لحاظ مقام اثبات. فرمایشات آخوند ره در این مسئله خیلی بزرگان را به حیص و بیص انداخته و به آخوند ره اشکال کرده اند. من جمله از کسانی که اشکال کرده است، مرحوم آقای خوئی ره است.

آقای خوئی ره می فرماید به تعبیر من فرمایشات مرحوم آخوند مشتمل بر چند نقطه است:

نقطه اولی این شد که اگر از خارج احراز بکنیم که ملاک وجوب و ملاک حرمت هر دو هست، از اجماعی، غیر اجماعی، می شود اجتماع امر و نهی. اما اگر احراز نشود و بدانیم یک ملاک بیشتر نیست یا اصلا ملاک ندارد، این می شود باب تعارض.

خوب این را آقای خوئی می فرماید مفصل گذشت که این نکته غلط است. اجتماع امر و نهی، هیچ ربطی به تبعیت احکام از مصالح و مفسد ندارد. این دو تا نقطه است و یک مسئله یک نزاع است و یک مسئله یک نزاع است. شاهدش هم این است که اشعری هم اجتماع امر و نهی را طرح می کند و عدلیه هم طرح می کند و حال آن که اشعری اصلا قائل به ملاک نیست. یا ممکن است یک کسی جوازی باشد ولی در عین حال، تبعیت احکام از مصالح و مفسد را قبول نداشته باشد یا قبول داشته باشد و امتناعی باشد. اینها دو مسئله جداگانه است.

خوب جوابی هم که ما به آقای خوئی دادیم گذشت و احتیاج به اعاده ندارد.

نقطه دومی که مرحوم آقای خوئی مورد بررسی قرار می دهد این است که در عبارت آخوند، یک حکم فعلی هست و یک حکم اقتضائی هست. ما اگر بخواهیم بینیم کلام آخوند درست است یا نه؟ باید بینیم این حکم فعلی که مرحوم آخوند می فرماید، مقصودش چیست؟ حکم اقتضائی، مقصودش چیست؟ بعد بینیم این توفیق عرفی، درست است؟ غلط است؟ عبارت آخوند چطور می شود؟

می فرماید دو احتمال در حکم فعلی در کلام آخوند هست:

یکی این که مقصود آخوند از حکم فعلی، حکمی است که بلغ مرتبة التنجز و مرتبة البعث.

یکی این که مراد از حکم فعلی در عبارت آخوند، حکم انشائی باشد.

اما اگر مقصود مرحوم آخوند حکم فعلی به معنای بلغ مرتبة التنجز باشد، بعث باشد، اصلا این کلام آخوند غلط است. چرا؟ چون آقای خوئی می فرماید احکام بر نهج قضایای حقیقیه جعل می شود. قضایای حقیقیه، قضایایی هستند که حکم بر موضوع مترتب می شود، منتها نه موضوعی که حین جعل در خارج موجود است. آن موضوعی که در فرض وجودش در خارج حین الجعل هست. مولی مثلا می خواهد وجوب حج را برای مستطیع جعل بکند. او تصور می کند عاقل بالغ قادر مستطیع للحج را بعد وجوب را برای او جعل میکند. ممکن است اصلا این عاقل بالغ قادر مستطیع للحج اصلا الآن در خارج باشد. این را در خارج فرض می کند که همچنین مکلفی هست، بر این مکلف مفروض، وجوب را جعل می کند منتها این را حواستان باشد نه این که موضوع، مفروض بما هو مفروض است، نه! موضوع، آن بالغ عاقل مستطیع

موجود حقیقتاً در خارج است. منتها الآن از ناحیه موضوع مفروض، او را تصور می کند و به وسیله ی این، حکم را می برد روی آن فرد واقعی. خوب اگر این کار را کرد، این حکم انشاء شده است. فعلیت این حکم، به تحقق آن موضوع در خارج است. اگر آن موضوع در خارج محقق شد، این حکم می شود فعلی. مثلاً امروز قانون جعل شده که از سال ۱۴۹۵ هجری شمسی، مالیات کلا برداشته می شود. خوب وقتی که ۱۴۹۵ هجری شمسی آمد، این حکم، فعلی می شود. فعلیت حکم، یعنی آن موضوعی که در مقام جعل، فرض وجودش شده بود، آن موضوع الآن در خارج محقق می شود.

خوب بنابراین جناب آخوند! اصلاً فعلیت حکم، دست مولی نیست. فعلیت حکم تابع فعلیت موضوعش است. موضوع در خارج محقق شود، حکم فعلی می شود. نشود، حکم فعلی نمی شود. اصلاً ولو جاعل بگوید من نمی خواهم این حکم فعلی بشود، اصلاً دست او نیست و اگر مولی، مولای عرفی باشد چه بسا ممکن است اصلاً این مولای عرفی، فعلیت حکمش را متلفّت نباشد و خوابیده باشد. خوب اگر مقصود شما آقای آخوند، از حکم فعلی، یعنی حکمی که بلغ مرتبة البعث و التنجز، دیگر معنا ندارد که خطاب، متکفل حکم فعلی باشد چون حکم فعلی، ربطی به مولی ندارد. حکم فعلی، به فعلیت موضوعش است.

از این بیان ما معلوم شد که این که تعبیر می کنیم به «حکم فعلی» از باب المیزاب جار است. وصف، وصف به حال متعلق است. حکم، دو مرحله ندارد، یکی انشاء و یکی فعلیت. فعلیت حکم، به همان انشائش است. فقط اگر موضوع در خارج محقق شد، ما که می گوییم این حکم، فعلی می شود در واقع مجاز است. حکم فعلی، یعنی الحکم الفعل الذی صار موضوعه فعلیاً. حکم که فعلی نمی شود. موضوع، فعلی می شود. اگر این مقصود مرحوم آخوند باشد، می فرماید اصلاً معنا ندارد که بگوییم

خطاب، یا متکفل حکم اقتضائی است یا متکفل حکم فعلی است. فعلیت به این معنا، نه ربطی به خطاب دارد و نه ربطی به مولی دارد و نه ربطی به عبد دارد. اتوماتیک، آنی که در مقام جعل اخذ شده، هر وقت در خارج فعلی شد، آن حکم، فعلی می شود.

اما اگر مقصود از حکم فعلی، حکم انشائی باشد: می فرماید اگر حکم انشائی باشد، اصلا مناط و ملاک و این حرفها غلط است چون حکم انشائی، و جوب انشائی، یعنی اعتبار فعل بر ذمه عبد و ابرازش. حرمت انشائی یعنی اعتبار محرومیت مکلف و حرمان مکلف از فعل و ابرازش. امور انشائی، اعتباری هستند. امر اعتباری هم یعنی فرض. لذا در اعتباریات، اصلا امتناع و امثال آن معنا ندارد. دو حکم انشائی اگر به عنوان بخواهد بشود، شارع بفرماید «صل» و «لا تصل»، هم به عنوان صلاة امر بکند و هم از عنوان صلاة نهی بکند، این محال است. چه ملاک باشد و چه ملاک نباشد. این حرفها دخیل نیست. اما اگر دو عنوان باشد، به عنوان صلاة امر بکند و به عنوان غضب، نهی بکند این اجتماع امر و نهی، جائز است چه قائل به امتناع بشویم و چه قائل به جواز بشویم. هر چه که باشد، جائز است.

خوب آقای خوئی! از حکم فعلی، حکم انشائی مقصود باشد یعنی چه؟

می فرماید اشکال دارد چون به حکم انشائی هم حکم فعلی گفته می شود تسامحا چون گفتیم حقیقت فعلیت حکم، به همان انشاء است. مولی وقتی که این حکم را جعل کرد، حقیقت حکم فعلی، چیزی غیر از همین انشاء نیست. لذا فعلیت من قبل المولی تمام است. تام است. به همین جهت می گویند حکم فعلی. لعل مرحوم آخوند هم از این حکم انشائی، تعبیر فرموده به حکم فعلی. این نیست به حکم فعلی.

این فرمایشی که مرحوم آقای خوئی در حکم فعلی فرموده و اشکال به آخوند ره کرده، غلط است. خوب دقت کنید که اینها مباحث ریشه ای است که در سرتاسر

اصول، محل بحث واقع می شود و یک جا حل نشود، همه جا گیر است. در فعلیت، چند تا مسلک است.

یک مسلک، مسلک مرحوم آخوند است و به عقل قاصر فاطر ما، مسلک شیخ اعظم است. چون شیخ اعظم ره هم مقصودش از حکم فعلی، همین نظر آخوند است. منتها آخوند در مقابل حکم فعلی، تعبیر به حکم انشائی میکند. شیخ اعظم تعبیر می کند به حکم شأنی. و نظر مرحوم آقا ضیاء و عرض ماست که هر وقت، اراده ی مولی به فعل از عبد تعلق بگیرد، این حکم فعلی می شود. فعلیت به نظر مرحوم آخوند با تنجز، مساوق است. به نظر آخوند و حتی به نظر شیخ هر وقت حکم، فعلی مطلق شد، قطعا منجز هم هست. دو مرحله است ولی اینها با هم متلازمین هستند. متساوق هم هستند. این یک مسلک است.

یک مسلک، مسلک مرحوم آقای نائینی است که آقای خوئی هم آن مسلک را قبول کرده. ایشان می فرماید احکام، تارة به نحو قضیه خارجیه جعل می شوند و اخری به نحو قضیه حقیقیه جعل می شوند. اگر احکام، به نحو قضیه خارجیه جعل بشوند، یک مرحله بیشتر ندارد چون در قضیه خارجیه، موضوع حین الجعل در خارج، موجود است. به همین موضوع موجود در خارج امر می کند. آقا آب بیاور. این دیگر دو مرحله ندارد. اما احکامی که بر نهج قضایای حقیقیه جعل می شوند، این احکام دو مرحله دارند چون حین الجعل ممکن است موضوع در خارج نباشد. بلکه غالبا، جعل قبل از فعلیت است. انشاء، قبل از فعلیت است و به قول آقای خوئی ره شاید احکام انشائی در شریعت، پنجاه هزار سال، یک میلیارد سال قبل از فعلیت، جعل شده باشند. ممکن است یک میلیارد سال پیش، تمام احکام شریعت اسلام، شریعت یهود، شریعت حضرت عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام را جعل کرده باشد. لازم نیست حین الجعل، موضوع



در خارج باشد. احکامی که به نحو قضایای حقیقه جعل می شوند، اینها دو مرحله دارند. انشاء و فعلیت. فعلیت به نظر آقای خوئی ره یعنی تحقق موضوعی که در مقام جعل، فرض وجودش شده. این فرمایش آقای نائینی ره است.

خوب بعضی ها بی انصافی می کنند. ما یک اسفاری می رفتیم، دیدیم او حمله می کرد که آقای نائینی فلسفه بلد نیست. اصطلاحات بلد نیست. البته بیشتر به آقای خوئی ره حمله می کرد. فضایای حقیقه! قضایای خارجی!

اما بعد دیدیم که اینطور نیست. نه آقای نائینی از آن کسانی است که فلسفه بلد نباشد و نه آقای خوئی. اگر آقای خوئی از اینهایی که فلسفه خوانده اند مسلط تر نباشد، قطعاً کمتر نیست. حالا ممکن است اصطلاحات را ولی مطالب فلسفی یعنی مطالب عقلی. کسی بگوید آقای خوئی مطالب عقلی را بلد نیست! پس اصول را که نوشته؟

در قضیه خارجی، دو اصطلاح است. یک تعبیری در منطق مرحوم آقای مظفر هست که نوعاً کسانی که آن را درس می دهند، بلد نیستند. منطق وقتی خوب روشن می شود که طرف بیست سال اصول یا مطالب عقلی خوانده باشد. چنین کسی که نمی آید منطق مظفر درس بدهد.

آنجا مرحوم آقای مظفر ره یک کلمه دارد که قضیه خارجی، قضیه ای است که حکم، می رود به تعبیر من روی افراد متحققه الوجود سواء فی الحال، او فی المستقبل، او فی الماضي، فی احد الازمنة الثلاثة. به قضیه حقیقه که می رسد می فرماید قضیه حقیقه قضیه ای است که به تعبیر من، حکم می رود روی افراد محققه الوجود و مقدره الوجود. هم محققه را شامل می شود هم مقدره را. خوب این دو تا فرقی چیست؟ بعد

آن فی المستقبل یعنی چه؟ فی احد الازمنة الثلاثة یعنی چه؟ این یک تعریف است برای قضیه خارجی که جمعی از مناطق، قضیه خارجی را اینطور معنا می کنند.

در مقابل این تعریف، یک تعریف دیگر هم هست از بعضی از مناطق که قضیه خارجی، قضیه ای است که حکم رفته روی افراد موجود فعلا در خارج. مرحوم آقای نائینی ره، آقای خوئی، آن قضیه خارجی را که در اجود و در کلمات آقای خوئی معنا می کند، این قضیه خارجی ای است که طبق بعضی از نظر مناطق است. آقای مظفر که معنا می کند، طبق نظریه دیگر است. البته حالا اگر آقای مظفر هم یک جمله می نوشت که قضیه خارجی، یک تفسیرش این است و له تفسیر آخر، خوب شاید بهتر بود. اگر مرحوم آقای خوئی هم یک جمله می نوشت که این علی تفسیر و له تفسیر آخر، شاید بهتر بود. ولی خوب آقای خوئی که می فرماید من اصول می گویم. من که دنبال قضیه خارجی که نیستم. بله آقای مظفر را نمی شود درست کنیم.

این تعریف آقای مظفر که نظر بعضی از مناطق هست، این است که اگر ما بگوییم «کل انسان حیواناً ناطقاً» این قضیه خارجی است یا قضیه حقیقیه است؟

اگر قضیه خارجی باشد، چه فرقی دارد؟

اگر قضیه خارجی باشد، فرقی این است که اگر بگوییم «لو كان هذا المصباح انساناً لكان حیواناً ناطقاً» این غلط است. چرا؟ چون این لامپ، در عمود زمان، هیچ وقت حقیقتاً انسان نمی شود ولو صد میلیون سال دیگر. این قضیه خارجی، افراد متحققه الوجود، یعنی افرادی که در خارج حقیقتاً موجود می شوند ولو در آینده. این مصباح، اگر انسان باشد، این که هیچ وقت انسان نمی شود. لذا ما دلیل نداریم که این حیوان ناطق است. به خلاف این که اگر «الانسان حیوان ناطق» قضیه حقیقیه باشد که در این صورت این را هم شامل می شود. آن مقدره الوجود در منطق مظفر، معنایش این است

که یعنی مفروضه الوجود. نه مفروضی که در آینده محقق می شوند. نه. آنکه محققه الوجود است. مفروضی که هیچ وقت در خارج محقق نمی شود. مثل فرض محال است. خوب این یک تفسیر است.

آقای نائینی و آقای خوئی طبق آن تفسیری که قضیه خارجیه، قضیه ای است که موضوع فعلا در خارج باشد نه این که بعدا محقق بشود. لذا اگر مثلا بگویند نتیجه ی فلانی، ولو الآن در خارج نیست ولی امام زمان سلام الله علیه خبر داده که این آقا نتیجه دار می شود، این قضیه خارجیه است چون او در عمود زمان، حقیقتا می آید. مقدر نیست. محققه الوجود است. از اینجا معلوم شد که این فرمایش مرحوم آقای خوئی و مرحوم آقای نائینی و تقریبا همه ای که می گویند احکام بر طبق قضایای حقیقیه جعل می شود نه بر طبق قضایای خارجیه، بر یک تفسیر قضیه خارجیه درست است و الا اگر ما قضیه خارجیه را ما آنطوری معنا کنیم که جمعی از مناطق که مرحوم مظفر در منطق معنا کرده، ما دلیلی نداریم که احکام به نحو قضایای حقیقیه جعل می شود. نه! می گوئیم احکام به نحو قضایای خارجیه جعل می شود. چرا؟ چون «الله علی الناس حج البيت من استطاع الیه سیلا» این قضیه حقیقیه است؟ نه! چون اگر کسی بگوید «لو كان هذا الشخص مستطیعا» اگر این شخص هیچ وقت مستطیع نمی شود ولو در آینده، ما چه دلیلی داریم که شارع برایش وجوب حج جعل کرده است؟ لغو است. بنابراین این که می گویند احکام بر طبق قضایای حقیقیه جعل می شود نه بر طبق قضایای خارجیه و مرحوم آقای نائینی ره ادعا می فرماید که ما در جائی در شریعت سراغ نداریم که حکم بر طبق قضیه خارجیه جعل شده باشد، بنابر همان تفسیری است که خودش می کند نه آن تفسیری که دیگران کرده اند که مرحوم مظفر آورده و شاید مشهور مناطق همان تفسیر مرحوم مظفر را نظرشان باشد البته به ضرس قاطع نمی گوئیم چون خیلی از آن گذشته.

این مسلک آقای خوئی است که حکم فعلی یعنی حکمی که در مقام جعل، موضوعش فرض شده بعد در خارج، هر وقت این موضوع مفروض، محقق شده می شود حکم فعلی و اگر نشود می شود حکم انشائی.

تفسیر سوم، تفسیری است که از مرحوم حاج شیخ اصفهانی ره بیان شده است و تفسیر چهارم، تفسیری است که ما عرض می کنیم. شاید تفسیر ما با تفسیر آخوند ره یکی باشد. یک احتمال هم دارد که عرض ما با فرمایش آخوند یک فرق مائی داشته باشد که ان شاء الله برسیم بیان کنیم.